

سراپرده یگانگی

پنج لوح از الواح حضرت بهاءالله

* * *

لوح مانکچی صاحب

پاسخ به پرسشهای مانکچی صاحب از لوحی خطاب به میرزا ابوالفضل

لوح هفت پرسش

دو لوح دیگر

* * *

لوح مانکچی صاحب

بنام خداوند یکتا

ستایش بیننده پاینده را سزا است که بشبندی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و بستاره‌های دانائی بیاراست و مردمانرا بیارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شبم که نخستین گفتار کردگار است گاهی بآب زندگانی نامیده میشود چه که مردگان بیابان نادانی را بآب دانائی زنده نماید و هنگامی بروشنائی نخستین و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت چون بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده او است داننده و بخشنده و او است پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده بینائی و دانائی گفتار و کردار را دست از دامن شناسائی او کوتاه هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه

پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است و یابنده و پذیرنده او خرد و او است دانای نخستین در دبستان جهان و او است نمودار یزدان آنچه هویدا از پرتو بینائی او است و هرچه آشکار نمودار دانائی او همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها باو

نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید خوشی آورد بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و شنیدیم امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی درنیاید و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند اینکه از نامهای آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را میبیند و بدانائی درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید

دیده میشود گیتی را دردهای بی‌کران فراگرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از بادۀ خودبینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او بازداشته‌اند اینست که خود و همۀ مردمان را گرفتار نموده‌اند نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست را کژ انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند

بشنوید آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند بگو ای مردگان دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد بشتابید و بنوشید هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد

در بارۀ زبان نوشته بودید تازی و پارسی هر دو نیکو است چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی‌بردن بگفتار گوینده است و این از هر دو میاید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هر چه این زبانرا ستایش نمائید سزاوار است ای دوست چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و بآن گرویدند و گروهی چون کردار برخی را با گفتار یکی ندیدند از پرتو آفتاب بینائی دور ماندند

بگو ای پسران خاک یزدان پاک میفرماید آنچه در این روز پیروز شما را از آلائش پاک نماید و بآسایش رساند همان راه راست و راه من است پاکی از آلائش پاکی از چیزهائست که زبان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگرچه نیک باشد و آسایش هنگامی دست دهد که هر کسی خود را نیکخواه همۀ روی زمین نماید آنکه او آگاه این گفتار را گواه که اگر همۀ مردمان زمین بگفته آسمانی پی‌میردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی‌بهره نمیمانند آسمان راستی را روشن‌تر از این ستاره نبوده و نیست

نخستین گفتار دانا آنکه ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید اینست آن چیزیکه مردمان جهان را بیشتر از همۀ چیزها بکار آید ای دوست درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را دلکستر از این گوهر نبوده و نخواهد بود

ای پسران دانش چشم سر را پلک بآن نازکی از دیدن جهان و آنچه در او است بی‌بهره نماید دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود بگو ای مردمان تاریکی از و رشک روشنائی جان را بیوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را اگر کسی بگوش هوش این گفتار بشنود بر آزادی برآورد و بآسانی در آسمان دانائی پرواز نماید

چون جهان را تاریکی فراگرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی بآن مژده داده شد اگر کردگار بخواهد دل‌های مردمان روزگار را گفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید

ای مردمان گفتار را کردار باید چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی‌این تشنگان را سیراب نماید و کوران را درهای بینائی نگشاید دانای آسمانی میفرماید گفتار درشت بجای شمشیر دیده میشود و نرم آن بجای شیر کودکان جهان از این بدانائی رسند و برتری جویند

زبان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه از هر چه هست بگذرید و مرا بیاید منم آفتاب بینش و دریای دانش پژمردگانرا تازه نمایم و مردگان را زنده کنم منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی‌نیاز پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم

دوست یکتا میفرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمۀ دانائی جوشیده از او بیاشامید بگو ای دوستان سرآورده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار راستی میگویم آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست بگو ای مردمان در سایه داد و راستی راه روید و در سرآورده یکتائی درآئید بگو ای دارای چشم گذشته آینه آینه است به بینید و آگاه شوید شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید

بگو زبان گواه راستی منست او را بدروغ می‌لائید و جان گنجینه راز من است او را بدست آرز مسپارید امید چنان است در این بامداد که جهان از روشنیهای خورشید دانش روشن است بخواست دوست پی‌بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم

ای دوست چون گوش کم‌یاب است چندی است که خامه در کاشانه خود خاموش مانده کار بجائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده‌تر آمده بگو ای‌مردمان سخن باندازه گفته میشود تا نرسیدگان بمانند و نورستگان برسند شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای‌گیرینند

ای دوست زمین پاک دیدیم تخم دانش کشتیم دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید بسوزاند یا برویاند بگو امروز به پیروزی دانای یکتای آفتاب دانائی از پس پرده جان برآمد و همه پزندگان بیابان از باده دانش مستند و بیاد دوست خورسند نیکو است کسیکه بیابد و بیاید

پاسخ به پرسشهای مانکچی صاحب از لوحی خطاب به میرزا ابوالفضل

اینکه در باره جناب فرزانه علیه عنایه الله مرقوم داشتید حالت ایشان و ما عنده معلوم و واضح است و آنچه هم ارسال نموده‌اند شاهد و گواه و اما سؤالات ایشان مصلحت نبود که واحداً بعد واحد ذکر گردد و جواب عنایت شود چه که مغایر و مخالف بود با حکمت و ما عند الناس ولكن در آنچه از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل اجوبه بکمال ایجاز و اختصار که از اعجاز است ذکر شده ایشان گویا درست ملاحظه نموده‌اند چه که اگر مینمودند شهادت میدادند که حرفی از آن ترک نشده و بکلمه ان هذا الا بیان محکم مبین ناطق میگشتند سؤالیهای ایشان این بوده

نخست آنکه شت و خورشوران مه‌آبادی با شت زرتشت بیست و هشت تن بودند و همگی آیین و کیش یکدیگر را برافراشتند و از میان برداشتند و هر تن که پدیدار گشتند بدرستی و راستی پرمان و آیین پیش گواه بودند و سخنی در نابودی آن آشکارا نمودند و میفرمودند از خدا بما رسیده و ما بینندگان رسانیم چند تن از کیش‌آوران هندو گفته‌اند ما خدائیم و باید آفریدگان اندر پرمان ما باشند و هنگامی که آشوب و جدائی در آفریدگان پدید آید بیائیم و آن را از میان برداریم و هر یک پدید آیند گویند من همانم که اندر نخست بودم آیین‌انگیزان واپسین چون داود و ابراهیم و موسی و عیسی میفرمودند و خورشوران پیش درستی آن زمان پرمان چنین بود و اکنون چنین است که من میگویم کیش‌آور تازی فرمود در پیدایش من همگی پرمانها نادرست و پرمان پرمان من است از این گروه کدام را میپسندند و بکدام راهبر آن را برتری میدهند

اولاً آنکه در یک مقام مراتب انبیا از یکدیگر فرق داشته مثلاً در موسی ملاحظه فرمائید صاحب کتاب و احکام بوده و جمعی از انبیا و مرسلین که بعد از آن حضرت مبعوث شدند بر اجرای شریعت او مأمور بودند چه که آن احکام منافی آن زمان نبوده چنانچه در صحف و کتب ملحقه به تورات واضح و مبرهن است

و اینکه ذکر نموده که صاحب فرقان فرموده در پیدایش من همگی پرمانها و آیینها نادرست و پرمان پرمان من است آن معدن و منبع حکمت ربّانیّه چنین کلمه‌ئی نفرموده بلکه تصدیق فرموده آنچه که از سماء مشیّت الهی بر انبیا و مرسلین نازل شده بقوله تعالی الم الله لا اله الا هو الحي القيوم نزل عليك الكتاب بالحق مصدقاً لما بين يديه و انزل التوراة و الانجيل من قبل هدى للناس و انزل الفرقان الی آخر قوله تعالی و فرمود کلّ از نزد خدا آمدند و بخدا راجعند در این مقام کلّ نفس واحده بوده‌اند چه از خود پیامی و کلمه‌ئی و امری نگفته‌اند و ظاهر نموده‌اند آنچه گفته‌اند از جانب حقّ جلّ جلاله بوده و جمیع ناس را بافق اعلی دعوت فرموده‌اند و بحیات جاودانی بشارت داده‌اند در این صورت بیانات مختلفه جناب صاحب بحروفات متّفقه یعنی بکلمه واحده راجع میشود

و اینکه مرقوم داشته‌اند از این گروه کدام را میپسندند و بکدام راهبران را برتری میدهند در این مقام شمس کلمه مبارکه لا نفرّق بین احد من الرّسل طالع و مشرق است و مقام دیگر مقام و فضلنا بعضهم علی بعض است چنانچه از قبل ذکر شد آنچه جناب صاحب سؤال نموده‌اند در این کلمه جامعه محکمه علیا مکنون و مستور است قوله تبارک و تعالی اینکه از نامه‌های آسمانی پریش رفته بود رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را می‌بیند و بدانائی درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید انتهی هر منصفی گواهی میدهد که این کلمه از مرایای علم الهی محسوب و جمیع آنچه سؤال نموده بکمال ظهور و بروز در او منطبع و آشکار طوبی لمن اوتی بصائر من لدی الله العلیم الحکیم

سؤال دیگر صاحب یگانه چهار طایفه در ملک هستند طایفه‌ئی میگویند جمیع عوالم مشهود از ذره تا شمس حقّ مطلقند و غیر حقّ مشهود نیست طایفه دیگر میگویند ذات واجب الوجود حقّ است و انبیا واسطه مابین خدا و خلقتند که خلق را راهنمایی بسوی حقّ نمایند طایفه دیگر می‌گویند کواکب خلق حضرت واجب الوجودند و بقیه اشیاء تماماً اثر و فوائد آنها

بشهود می‌آیند و می‌روند مانند حوضی که پر آب میشود کرهما از او تولید میشود می‌آیند و می‌روند طایفه دیگر میگویند حضرت واجب الوجود طبیعتی خلق فرموده که از اثر و فواید او از ذره تا شمس مشهود می‌آیند و می‌روند و اول و آخری ندارند چه حسابی و چه کتابی مانند آنکه باران می‌آید گیاه می‌روید و تمام میشود و سایر چیزها ممثّل بآن پیغمبرها و سلاطین که قانون و نظمی قرار داده‌اند بجهت نظم مملکتی و تدابیر مدنی بوده انبیا بقسمی و سلاطین بطور دیگر سلوک کرده‌اند نبی گفته خدا فرموده که مردم مطیع و منقاد شوند سلاطین با توپ و شمشیر با خلق رفتار کرده‌اند از این چهار طایفه کدام مقبول حقّ است

جواب جمیع این فقرات در بیان اول که از لسان رحمن جاری شده بوده لعمر الله اوست حاوی و دارای آنچه ذکر شد چه که میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید چه که امروز سلطان ظهور ظاهر و مکّم طور ناطق هر چه بفرماید او است اساس متین از برای بناهای مداین علم و حکمت عالمیان هر نفسی باو متشبّث شد او در منظر اکبر از اهل بصر مذکور این کلمه علیا از قلم اعلی جاری قوله جلّ و عزّ امروز روز بصر است چه که وجه الله از افق ظهور ظاهر و لائح و امروز روز سمع است چه که ندای الهی مرتفع کلّ باید امروز آنچه از مطلع کتب و مشرق وحی و مظهر علم و معدن حکمت ربّانی ظاهر شد بآن تشبّث نمایند و بآن ناطق گردند پس معلوم و محقّق شد که جواب سؤال در ملکوت بیان از مطلع علم رحمن نازل و ظاهر طوبی للعارفین

و این چهار فقره که ذکر شده این بسی واضح و معلوم است که فقره دویم اقرب بتقوی بوده و هست چه که انبیا و مرسلین وسایط فیض الهی بوده‌اند و آنچه از حقّ بخلق رسیده بواسطه آن هیاکل مقدّسه و جواهر مجرّده و مهابط علم و مظاهر امر بوده و فقرات دیگر را هم میتوان توجیه نمود چه که در مقامی جمیع اشیاء مظاهر اسماء و صفات الهی بوده و هستند

اینکه از سلاطین مرقوم داشته‌اند فی الحقیقه ایشان مظاهر اسم عزیز و مشارق اسم قدیر حقّ جلّ جلاله‌اند و جامه‌ئی که موافق آن هیاکل عزیزه است عدل است اگر بطراز آن فائز شوند اهل عالم براح کبری و نعمت عظمی منتعم گردند و هر نفسی که فی الجمله از رحیق علم الهی آشامید جواب امثال این مسائل را باده‌های واضحه مشهوده آفاقیه و آیات ظاهره باهره انفسیه بیان مینماید اگرچه الیوم امر دیگر ظاهر و گفتگوی دیگر لایق سؤال و جواب در اول تسع عهدش منقضی شد این است که میفرماید قوله جلّ و عزّ لیس الیوم یوم السّؤال اذا سمعت التّداء من مطلع الکبریاء قل لیبک یا اله الأسماء و لیبک یا فاطر السّماء اشهد أنّک ظهرت و اظهرت ما اردته امرأ من عندک أنّک انت المقتدر القدر انتهى

آنچه صاحب یگانه نوشته‌اند جواب کلّ واضح و مشهود است و آنچه از سماء عنایت الهی مخصوص ایشان نازل مقصود آنکه ترنّمات خوش حمامه بقا و زمزمه‌های اهل فردوس اعلی را بشنوند و حلاوت ندا را بیابند و باثر آن مشی نمایند یومی از ایّام کلمه‌ئی از لسان مبارک در باره ایشان شنیده که دلیل بر آنست وقتی موقّف شوند بر امری که ذکرش بطراز خلود فائز شود بعد از ورود عریضه ایشان بساحت امنع اقدس فرمودند یا عبد حاضر اگرچه جناب مانکجی اقوال غیر را نوشته‌اند و سؤال نموده‌اند ولکن از نامه‌اش عرف حبّ استشمام میشود از حقّ بطلب او را به ما یحبّ و یرضی فائز فرماید آنّه علی کلّ شیء قدیر انتهى از این بیان حضرت رحمن عرف خوش مرور مینماید آنّه لهو العلیم الخبیر

سؤال دیگر ایشان در قواعد مذهب اسلام فقه و اصول دارند و در مذهب مه‌آبادیان و هندو جز اصول طریقه دیگر نیست معتقدند که جمیع قواعد جزء اصول است حتّی آب آشامیدن و زن گرفتن تمامی امور زندگانی همین طور است استدعا آنکه کدام یک مقبول حقّ جلّ ذکره است

از برای اصول مراتب و مقاماتست اصل اصول و اسّ اسطقسات معرفت الله بوده و خواهد بود و ربیع عرفان رحمن این ایّام است آنچه الیوم از مصدر امر و مظهر نفس الهی ظاهر شود اوست اصل و بر کلّ فرض است اطاعت او و جواب این سؤال نیز در کلمه مبارکه متقنه عالیه که میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید بوده و هست چه که الیوم سیّد ایّام است و هر چه در او از مبدأ امر الهی ظاهر شود حقّ است و اصل اصول امروز بمثابه بحر مشاهده میشود و

سایر ایام بمتابۀ خلیج و جداول منشعبۀ از او آنچه الیوم گفته شود و ظاهر گردد او اصل است و امّ البیان و امّ الکتاب اگرچه جمیع ایام بحقّ جلّ جلاله منسوب است و لکن این ایام تخصیص یافته و بطراز نسبت مزین گشته چه که در کتب اصفیا و بعضی از انبیا بیوم الله معروف است و در یک مقام این یوم و آنچه در او ظاهر میشود از اصول است و سایر ایام و ما یظهر فیها از فروع محسوب و این فروع اضافی و نسبی است مثلاً رفتن بمساجد بالنسبه الی معرفۀ الله از فروع محسوب است چه که ثانی معلّق و منوط باوّل است و اصولی که مابین علمای عصر متداولست قواعدی است که ترتیب داده‌اند و از آن استنباط احکام الهی مینمایند علی رأیهم و مذهبهم

در مسئله فور و تراخی ملاحظه فرمائید حقّ جلّ جلاله میفرماید کلوا و اشربوا حال انسان نمیداند اجرای این حکم فوری است و یا اگر تأخیر شود عیبی ندارد بعضی بر آنند بوجود قرینه معلوم میشود یکی از علمای اعلام در نجف اشرف قصد طواف خامس از آل عبا علیهم السلام نمود مع جمعی از علما در عرض راه اعراب بادیه قصد نهب و غارت نمودند جناب عالم مذکور فوراً آنچه با او بود تسلیم نمود شاگردها عرض کردند سرکار آقا در این مسئله رأی شما بر تراخی بوده چه شد که بغور عمل نمودید فرمودند مؤمن بوجود قرائن و اشاره بنیزه‌های اعراب نمودند

و در اسلام مؤسس اصول ابوحنیفه که از ائمه سنّت و جماعت است بوده و از قبل هم بوده چنانچه ذکر شد و لکن ردّ و قبول الیوم بکلمۀ الهیّه معلّق و منوط این اختلافات لایق ذکر نه آنچه از قبل بوده لحاظ عنایت بآن متوجّه نیس لنا ان نذکره الا بالخیر چه که منافات با اصل نداشته و ندارد انّ الخادم یعترف بأنّ لا علم عنده و یشهد بأنّ العلم عند الله المهیمن القیوم

الیوم آنچه مخالف واقع شود او مردود بوده و هست چه که آفتاب حقیقت از افق سماء علم مشرق و لائح طوبی از برای نفوسی که قلوب را از ماء بیان الهی از جمیع کدورات و اشارات و عبارات مطهّر کرده و بافق اعلی توجّه نموده‌اند اینست فضل اکبر و فیض اعظم هر نفسی بآن فائز شد بکلّ خیر فائز است والا علم ما سوی الله نفعی نبخشیده و نخواهد بخشید این اصول و فروع هم که ذکر شد این مطالبی است که علمای ادیان علی قدر مراتبهم در او تکلم نموده‌اند و حال بهتر آنکه باین کلمه تشبّث نمائیم که میفرماید ذرهم فی خوضهم انه یقول الحقّ و یرحمه الله العزیز الجمیل

سؤال دیگر ایشان جماعتی قائلند که آنچه بحکم طبیعی و عقل مقبول است در شریعت جایز و لازم است و آنچه حکم طبیعی و عقل قبول نکرد نباید کرد و جماعتی قائلند که آنچه از شرع و شارع مقدّس رسیده بدون دلیل عقل و برهان طبیعی او را باید قبول کرد و تعبّداً باید رفتار نمود جواب و سؤال ندارد مانند هروله در صفا و مروه و سنگ جمره و در وضو مسح پا و سایر اعمال مرقوم شود کدام مقبول است

از برای عقول مراتب بوده و هست چنانچه حکما در این مقام ذکر نموده‌اند آنچه که ذکرش خارج از این مقام است لذا از آن صرف نظر شد و این بسی واضح و مبرهن است که عقول ناس در یک درجه نبوده و نیست عقل کامل هادی و مرشد بوده و هست چنانچه این کلمۀ علیا در جواب این فقره از قلم اعلی نازل قوله جلّ جلاله زبان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید منم آفتاب بینش و دریای دانش پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی‌نیاز پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم انتهی

ملاحظه فرمائید بچه واضحی جواب این فقره از ملکوت علم الهی نازل شده طوبی للمتفرّسین و للمتفکرین و للعارفین مقصود از عقل عقل کلّی الهی است چه بسا ملاحظه میشود بعضی از عقول هادی نیستند که سهل است بل عقائد و ارجل سالکین را از صراط مستقیم منع مینمایند عقل جزوی محاط بوده و خواهد بود انسان باید جستجو نماید و تفحص کند تا بمبدء راه یابد و او را بشناسد و اگر معرفت مبدء که عقل کلّ طائف اوست حاصل شد آنچه بفرماید البتّه از مقتضیات حکمت بالغه است وجود او بمتابۀ آفتاب از دونش فرق دارد اصل شناختن اوست و بعد از معرفت او آنچه بفرماید مطاع و مطابق با مقتضیات حکمت الهیّه و از جمیع انبیا از قبل و قبل قبل اوامر و نواهی از هر قسمی بوده

از بعض اعمال که مشاهده میشود الیوم مقصود ابقای اسم الهی است و مکافات از برای عامل از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور اگر نفسی نفسی لله برآرد البتّه مکافات آن ظاهر میشود چنانچه از سماء مشیت الهی بر سید بطحا این آیه کبری نازل قوله تبارک و تعالیٰ ما جعلنا القبلة الّتی كنت علیها الاّ لتعلم من یتبع الرسول و من ینقلب علی عقبیه

اگر نفسی حال در این ظهور امنع اقدس تفکر نماید و آنچه در آیات نازل شده تدبّر کند شهادت میدهد که حقّ مقدّس از خلق است و علم کلّ شیء نزد او بوده و خواهد بود و هر صاحب انصافی شهادت داده و میدهد که اگر نفسی در این ظهور اعظم توقّف نماید او از اثبات امری از امور یعنی مذهبی از مذاهب خود را عاجز و قاصر مشاهده نماید و آنان که از خلعت انصاف محرومند و باعتساف قائم میگویند آنچه را که لازمال اصحاب ضغینه و بغضا گفته‌اند العلم عند الله العلیم الخیر یومی از آیام این عبد تلقاء وجه حاضر فرمودند یا عبد حاضر بچه مشغول بودی عرض شد جواب جناب آقا میرزا ابوالفضل را مینوشتم فرمودند بنویس بجناب ابوالفضل علیه بهائی قسمی شده که مردم روزگار باعتساف انس گرفته‌اند و از انصاف در گریز ظهوری که حقّ جلّ جلاله را بکمال بزرگی یاد نموده و گواهی بر آگاهی او داده و بر تقدیس و تنزیه ذاتش عن الأشباه و الأمثال اعتراف نموده گاه او را آفتاب پرست و گاهی آتش پرست نامیده‌اند چه مظاهر و مطالع بزرگ را که از مقاماتشان غافل و از عنایاتشان محروم بلکه نعوذ بالله بسب و لعن ناطق

یکی از پیغمبران بزرگ که او را الیوم جهّال عجم ردّ مینمایند باین کلمه علیا ناطق بوده میفرماید آفتاب جرمی است مدوّر و تیره سزاوار نبوده و نیست که او را اله نامند و یزدان گویند حضرت یزدان کسی است که آگاهی او را ادراک نکند و علوم عالم او را محدود نسازد و چگونگی او را کسی ندانسته و نمیداند و نخواهد دانست ملاحظه نمائید بلسان فصیح بلیغ شهادت داده بر آنچه الیوم حقّ بآن ناطق است معذلک باسم مؤمن نزد این همج رعاع مذکور نه تا چه رسد بمقامات علیا و در مقام دیگر آن حضرت میفرماید هست از هستی او ظاهر و هویدا و اگر یزدان نباشد هیچیک از آفرینش را هستی نه و بخلعت وجود مزین نه اعاذنا الله و ایّاکم من شرّ الّذین انکروا حقّ الله و اولیائه و اعرضوا عن افق شهدت له کتب الله المهیمن القیوم انتهی

باری از آنچه از قبل ذکر شد بوضوح پیوست که هر عقلی میزان نبوده و نیست و عاقل در رتبه اولیّه اولیای حقّ جلّ جلاله بوده و هستند الّذین جعلهم الله مخازن علمه و مهابط وحیه و مطالع امره و مشارق حکمته هم الّذین جعلهم الله مقام نفسه فی الأرض بهم ینظهر ما اراده الله من اقبل الیهم فقد اقبل الی الله و من اعرض لیس له ذکر عند الله العلیم الحکیم

میزان کلّیه این مقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگرچه بزعم خود خود را دارای عقول عالم شمرد حال اگر نفسی خود را بین یدی الله مشاهده نماید و از اعراض و اغراض مطهّر نموده در آنچه از اوّل الی حال در این ظهور اعظم نازل و ظاهر شده تفکر کند شهادت میدهد که ارواح مجردّه و عقول کامله و نفوس مهذبّه و آذان واعیه و ابصار حدیده و السن طلقه و صدور منشرحه و قلوب منوره کلّ طائف و خاضع بل ساجدند نزد عرش عظمت الهی

و سؤال دیگر ایشان مظاهر قبل در دوره خود یکی گوشت گاو را حلال و یکی حرام و گوشت خوک را یکی حلال و یکی حرام کذلک مختلف حکم کرده‌اند استدعا آنکه حقّ جلّ ذکرة محرّمات مذهبی را مرقوم فرمایند

بر حسب ظاهر ذکر و تفصیل این مطلب مذکور خارج بود از مقتضیات حکمت چه که خدمت جناب صاحب یگانه نفوس مختلفه مرآوده مینمایند و جواب آن بر حسب ظاهر مخالف است با مذهب اسلام لذا بتلویح جواب از سماء مشیت نازل و ارسال شد در فقره اوّل که میفرماید رگ جهان در دست پزشک دانا است الی آخر قوله جلّ و عزّ جواب این فقره بوده و هست و میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید یعنی ناظر بحکم الله باشید آنچه الیوم بفرماید و بحلّیت آن حکم نماید او حلال است کلمه صحیحّه حقّ آنست باید جمیع بامر حقّ ناظر باشند و به ما ینظهر من افق الارادة چه که باسمش علم یفعل ما

یشاء مرتفع و رایة یحکم ما یرید منصوب مثلاً اگر حکم فرماید بر اینکه آب حرام است حرام میشود و همچنین بالعکس بر هیچ شیئی از اشیاء هذا حلال و هذا حرام نوشته نشده آنچه ظاهر شده و میشود از کلمه حقّ جلّ جلاله بوده

این امور واضح است احتیاج بتفصیل نه و بعضی از احزاب همچو گمان مینمایند که هر حکمی که نزد ایشانست تغییر نمینماید ازلاً بوده و ابداً خواهد بود در فقره آخر ملاحظه فرمائید قوله تبارک و تعالی سخن باندازه گفته میشود تا نرسیدگان بمانند و نورستگان برسند شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گیرند انتهی مثلاً حزبی بر آنند که خمر لم یزل و لایزال حرام بوده و خواهد بود حال اگر بایشان گفته شود میشود وقتی بطراز حلیت فائز گردد بر اعراض و اعتراض قیام نماید نفوس عالم معنی یفعل ما یشاء را هنوز ادراک ننموده‌اند و از ادراک عصمت کبری قسمتی نبرده‌اند طفل را در اول ایّام شیر باید داد اگر لحم داده شود هلاک گردد و این ظلم صرف است و بغایت از حکمت بعید طوبی للعارفین عصمت کبری چنانچه وقتی از لسان مبارک استماع شد مخصوص است بمظاهر امر و مطالع وحی الهی این فقره باختصار عرض شد چه که فرصت مفقود است و بمثابه عنقا مذکور و غیر موجود

سؤال دیگر ایشان در مذهب مه‌آبادیان و هندوانست که هر که در مذهب و ملّتی بهر لون و ترکیبی و بهر صفت و حالتی باشد همین قدر که معاشر با شما شد با او مهربانی نمائید و بطور برادری رفتار کنید در مذاهب دیگر اینطور نیست مذاهب غیر را اذیت و آزار مینمایند و زجر آنها را عبادت خود فرض کرده مال و عیال آنها را مباح دانسته‌اند کدام یک مقبول حقّ است کلمه اولی حقّ بوده و خواهد بود تعرض بنفسی جایز نبوده و نیست اذیت و آزار عباد نزد حقّ مقبول نه بکرات این کلمه علیا از قلم اعلی جاری قوله تبارک و تعالی ای عباد دین الله و مذهب الله از برای اتّحاد و اتّفاق ظاهر شده او را سبب و علّت اختلاف و جدال منمائید در الواح متعدّده این فقره نازل و مسطور

باید شخص مبین بکمال رحمت و رأفت و شفقت کلمه را القا نماید هر نفس اقبال نمود و بقبول فائز شد او از اهل فردوس اعلی در صحیفه حمرا مسطور و اگر قبول ننمود تعرض بهیچوجه جایز نه در یک مقام میفرماید طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة العالم و همچنین فرموده اهل بها باید فوق اهل عالم طیران نمایند در باره مذهب ضغینه و بغضا و نزاع و جدال کلّ منع شده

الیوم از افق عنایت الهی شمسی اشراق نموده و بر جبین او این کلمه علیا از قلم اعلی ثبت انا خلقناکم للمحبّة و الوفاء لا للضغینه و البغضاء و همچنین در مقام دیگر بلسان پارسی نازل شده آنچه که اکباد مقرّبین و مخلصین را بگدازد و شئونات مختلفه را بمطلع اتّحاد کشاند و کلّ از انوار توحید منور شوند و بافق علم الهی توجّه نمایند قوله تبارک و تعالی دوست یکتا میفرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید بگو ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار انتهی

و مقام عدل که اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه است بدو کلمه معلق و منوط است مجازات و مکافات در این مقام هر نفسی باید بجزای عمل خود برسد چه که راحت و آسایش عالم معلق و منوط باینست چنانچه فرموده‌اند قوله تعالی خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و بریا مجازات و مکافات انتهی باری از برای هر مقام مقالی است و از برای هر هنگام عملی طوبی از برای نفوسی که لله قیام نموده‌اند و لله ناطقند و الی الله راجع

سؤال دیگر ایشان در مذهب هندو و زردشت هر که از خارج بخوهد داخل مذهب آنها شود راه نمیدهند و مقبول ندارند در مذهب عیسی هر که بمیل خود بیاید داخل شود راه میدهند ولی اظهار و اصرار ندارند و در مذهب حضرت رسول و موسی اصرار در این کار دارند و تکلیف مینمایند علاوه اگر نکنند دشمن میشوند و مال و عیال آنها را مباح میدانند کدام مقبول حقّ است

بنی آدم کلّ برادرند و شروط برادری بسیار از جمله آنکه هر نفسی آنچه از برای خود می‌خواهد باید از برای برادران خود هم بخواهد لذا اگر دوستی بنعمت ظاهریّه و یا باطنیّه و یا مائدهٔ سمائیّه برسد باید بکمال محبت و مهربانی دوستان خود را آگاه نماید اگر اقبال نمودند حاصل المراد والاّ من دون تعرّض و کلمه‌ئی که سبب حزن فی الجملة شود او را بخود واگذارند هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الاّ ما لا ینبغی

جناب صاحب یگانه وفقه الله مرقوم داشته‌اند که ملت هندو و زردشت هر که بخواهد داخل مذهب ایشان شود راه نمیدهند این مخالف است با ارسال رسل و آنچه در کتب ایشان است چه که هر شخصی من لدی الله ظاهر شود او از برای هدایت عباد و تربیت ایشان فرستاده میشود چگونه میشود طالب و قاصد را از مطلوب و مقصود منع نمایند آتشکده‌های عالم شاهد و گواهند و با سوز و گداز در عصر خود من علی الأرض را ندا مینمودند و بیزدان پاک دعوت میفرمودند

و همچنین مرقوم داشته‌اند در مذهب عیسی هر که بمیل خود بیاید داخل شود راه میدهند ولی اظهار و اصرار ندارند این فقره هم مشتبه شده چه که بسیار اصرار داشته و دارند بر تبلیغ قریب به سی میلیون مصروف ادارهٔ مائیّه ایشان است و مبشرینشان در جمیع دیار منتشر و بکمال جدّ و جهد در تبلیغ دین عیسوی مشغولند اینست که عالم را احاطه نموده‌اند چه مقدار مدارس و کنائس ساخته‌اند لأجل آنکه اطفال بکسب علوم مشغول شوند و لکن مقصود باطنشان اینست که هم تحصیل نمایند و هم در طفولیت اخبار حضرت مسیح را بشنوند تا در مرایای وجودشان که غباری اخذ نموده منطبع شود آنچه را که قصد نموده‌اند هیچ مذهبی باصرار ایشان در ترویج مذهب حضرت مسیح دیده نشده

باری آنچه الیوم حقّ است و لدی العرش مقبول آنست که اول ذکر شد انسان از برای اصلاح عالم آمده باید لوجه الله بخدمت برادران خود قیام نماید از قبول باید مسرور شود باینکه برادرش بنعمت جاودانی فائز شده والاّ از حقّ هدایت او را طلب نماید من دون آنکه طرف مقابل از او بغضی و یا کراهی احساس کند الأمر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

از حقّ جلّ جلاله میطلبیم که بر حکیم علی الاطلاق آگاه شویم و او را بیابیم و بعد از آگاهی و اثبات ما هو علیه دیگر ظنون و اوهام اهل عالم ضرّی باو نرساند و حکیم نبض عالم در ید قدرت اوست شاید وقتی بعضی اعضای فاسده را قطع نماید تا سرایت بسایر اعضا ننماید و این عین شفقت و رحمت است و بر احدی نیست بر او تعرّض نماید چه که اوست دانا و بینا سؤال دیگر ایشان در مذهب مه‌آبادیان و زردشت میفرماید مذهب و طریقهٔ ما از سایر مذاهب برتر و بهتر است از سایر انبیا و مذهب آنها همه حقّ است مانند نزد سلطان از صدر اعظم مقامات متفرّقه تا سرباز جزو نزد خدا دارند هر که می‌خواهد در دین خود باشد مزاحم احدی نمیشوند هندو میگوید هر که گوشت‌خور است بهر اسم و هر قسم رنگ بهشت را نخواهد دید مذهب حضرت رسول و عیسی و موسی میگویند هر که دین و مذهب ما را قبول ندارد اصلاً رنگ بهشت را نخواهد دید کدام مقبول حقّ جلّ ذکره است

اینکه میفرمایند دین و آیین ما برتر و بهتر است از آیین و دین انبیا مقصود انبیای قبل از ایشان است این نفوس مقدّسه در یک مقام متّحدند اولهم آخرهم و آخرهم اولهم کلّ از جانب خدا آمده‌اند و باو دعوت نموده‌اند و باو راجع شده‌اند کتاب ایقان که فی الحقیقه سید کتب است و در اول این ظهور اعظم از قلم اعلی جاری شد این مراتب در او نازل گشته طوبی لمن شهد و رأی و تفرّس فیهِ حبّاً لله مالک الوری

و اینکه مرقوم داشته‌اند که هندو میگوید هر که گوشت‌خور است رنگ بهشت را نخواهد دید این مخالف است با بیان دیگر که میفرمایند همه حقّند چه اگر حقّیت ثابت شود عدم لقای جنّت معنی ندارد و معلوم نیست که از جنّت چه قصد کرده‌اند و چه ادراک نموده‌اند هر نفسی الیوم برضای حقّ جلّ جلاله فائز شد او از اهل فردوس اعلی و جنّت علیا مذکور و محسوسست و در جمیع عوالم الهی ثمرات او را بیابد لعمر المقصود قلم از ذکر این مقام عاجز است و از وصف این بیان قاصر

طوبی لمن فاز بالرضاء و ویل للغافلین هر یک از انبیا که از جانب حق آمده بعد از ثبوت این مقام بر احدی نیست که به لم او بم تکلم نماید آنچه بفرماید باید کل قبول نمایند و اطاعت کنند هذا ما حکم به الله فی کتبه و زبره و الواحه

سؤال دیگر ایشان هندوان بدان آواز دارند که خدا خرد را بیبکر آدمی آفریده است نام آن برهمه است و آن بجهان آمده و مایه آبادی شده و ایشان از اولاد اویند زردشتیان گویند خداوند بمیانجی نخستین خرد مردی آفرید مه‌آباد نام اوست و ما از اولاد اوئیم چون پیدایش جهان را از شش گونه بیرون ندانند دو گونه آن این بود که نگاشته آمد و دیگر گونه آفریده شدن از آب و دیگر از خاک و دیگر از آتش و دیگر از خرس و میمون است هندوان و پارسیان گویند چون بود ما از خرد است آفریدگان و مردمان دیگر را بخود راه ندهیم این گفته ایشان درست است یا نه هر گونه پسندیده دانند بخردانی رهبر باز نمایند

جمیع عالم باراده حق جلّ جلاله خلق شده و آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه بوجود آمده و اوست مطلع و مکمن و معدن و مظهر عقل و از او خلق بوجود آمده اوست واسطه فیض اولیه از اول خلق علی ما هو علیه احدی اطلاع نداشته جز علم حق جلّ جلاله که محیط است بر کلّ شیء و قبل وجوده و بعد وجوده و اول و آخر خلق محدود نشده و سرّ آن بر احدی پدیدار نگشته لم یزل علمش نزد مخازن علم الهی مکنون و مخزون بوده و هست

و حدوث عالم نظر بآنست که مسبوق بعلت است و قدم ذاتی مخصوص بحق جلّ جلاله بوده و هست و این کلمه نظر بآن ذکر شد که از بیان اول که گفته شد اول و آخر خلق محدود نیست احدی رایحه قدم ادراک نکند قدم حقیقی ذاتی مخصوص بحق است و از برای عالم نسبی و اضافی و آنچه از اولیت و آخریت و یا فوق آن استنباط نموده‌اند از انبیا و اصفیا و سفرای حق اخذ کرده‌اند

و عالم ذرّ هم که مشهور است در بعثت انبیا بوده و مادون آن موهوم و از ظنون و در حین ظهور کلّ خلق در صقع واحدند و بعد بقبول و عدم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال و اعراض مختلف میشوند مثلاً حق جلّ جلاله بلسان مظهر ظهور میفرماید اُست بریکم هر نفسی بقول بلی فائز شد او از اعلی الخلق لدی الحق مذکور مقصود آنکه قبل از القای کلمه کلّ در صقع واحد و مقام واحد مشاهده میشوند و بعد از آن اختلاف ظاهر شده و میشود چنانچه مشاهده نموده و مینماید از آنچه ذکر شد محقق و ثابت است که کسی نمیتواند بگوید که ما از عقل خلق شده‌ایم و غیر ما از غیر آن و حقی که بمثابه آفتاب روشن و واضح است آنکه کلّ باراده الله خلق شده‌اند و از مبدأ واحد آمده‌اند بدء کلّ از او بوده و رجوع کلّ باو خواهد بود اینست معنی کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون که در فرقان از قلم رحمن جاری شده

بر آن جناب واضح و مبرهن است که آنچه ذکر شد جواب کلّ در یک فقره از فقراتی که از قلم اعلی جاری شده بود طوبی از برای نفوسی که مطهراً عن شؤونات الخلق و مقدساً عن الظنون و الأوهام در ریاض علم الهی تفرّج نمایند تا از هر شیء آیات عظمت را مشاهده کنند

باسم جناب صاحب بسیار چیزها نوشته شده خود ایشان اگر مطلع شوند و ثمرات آن را بیابند بسیار مسرور میشوند بشأنی که احزان عالم ایشان را محزون ننماید انشاءالله این کلمه را بتمام لسان یعنی بلسان حقیقت ذکر نمایند و عمل فرمایند میفرماید قل الله ثمّ درهم فی خوضهم یلعبون و در صدد آن باشند که خلق محجوب را که در زوایای تاریکی و ظلمت مانده‌اند بنور آفتاب کشانند باسم اعظم علمی که حکایت نمینماید مگر از ظهور بگیرند و پیشرو احزاب قبل شوند که شاید تیرگیهای عالم برطرف شود و انوار آفتاب حقیقت عالم را فراگیرد اینست فضل اکبر و مقام اعظم اگر انسان باین مقام فائز نشود بچه دلخوش است و بچه مأنوس و بچه قائم و بچه متحرک و بیاد که میخوابد و باسم که برمیخیزد ایضاً انا لله و انا الیه راجعون

سؤال آخر ایشان الواح منزله آنچه زیارت شده اغلب بلسان عربی بوده چون در این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود و متروکست چنانچه اعراب خود هنوز معنی قرآن را نفهمیده و ندانسته‌اند و لسان پارسی در نزد اهل ربع مسکون مرغوب و پسندیده و مطلوبست چنانچه پارسی در مقابل عربی ممتاز است فرس قدیم هم در مقابل آن ممتاز است در نزد هندیان و غیره زیاده بر زیاده

مرغوب افتاده بهتر آنکه حقّ جلّ ذکرة بعد الأیّام اغلب بلسان پارسی صرف تنطّق فرمایند چون جذب قلوب را بهتر میکند استدعا آنکه جواب عرایض فدوی بلسان پارسی صرف عنایت و مرحمت شود

فی الحقیقه لسان پارسی بسیار شیرین و محبوبست و بعد از عرض این فقره در ساحت اقدس الواح بسیار باین لسان نازل و اینکه در ذکر فرقان نوشته‌اند که معنی ظاهر آن را ادراک ننموده‌اند باقلام مختلفه و السن لاتحصی معنی و ترجمه آن را نموده‌اند و آنچه از ادراک آن عاجزند اسرار و بواطن او بوده و هست و آنچه گفته و بگویند باندازه بوده و خواهد بود و علی شأنهم و مراتبهم ذکر شده و خواهد شد و آنه علی ما هو علیه لا یعلمه الا الله الفرد الواحد العلیم

امروز جهانکدخدا و جهانکدخدا و جهانباری و جهانپناه ظاهر و هویدا جمیع آذان باید مترصد باشد که باصغاء آنچه از ملکوت اراده ظاهر شود فائز گردد و همچنین جمیع ابصار منتظر که آنچه از آفتاب علم و حکمت اشراق نماید بمشاهده آن مرزوق آید لعمر المقصود امروز روز چشم و گوش است و امروز روز فؤاد است و امروز روز لسان است طوبی از برای فائزین و طوبی از برای قاصدین و طوبی از برای عارفین امروز روزی است که انسان میتواند کسب مقامات باقیه نماید چه که آنچه از قلم اعلی در باره هر نفسی جاری شد بطراز قدم مزین است ایضاً طوبی للفائزین

و اینکه صاحب یگانه نوشته‌اند چون در این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود و متروکست در این مقام این کلمه علیا از قلم اعلی جاری و نازل قوله عزّ اجلاله تازی و پارسی هر دو نیکو است چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هر دو می‌آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویداست هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است انتهی

فی الحقیقه نور حقیقت از افق بیان الهی مشرق و لائح است احتیاج بذکر این فانی و امثال او نبوده و نیست در حلاوت لسان پارسی شک و شبهه‌ئی نیست ولکن بسط عربی را نداشته و ندارد بسیار چیزها است که در پارسی تعبیر از آن نشده یعنی لفظی که مدلّ بر او باشد وضع نشده ولکن از برای هر شیء در لسان عربی اسماء متعدده وضع شده هیچ لسانی در ارض بوسعت و بسط عربی نبوده و نیست این کلمه از روی انصاف و حقیقت ذکر شد والا معلوم است امروز عالم از آفتابی که از افق ایران طالع و لائحست منور در این صورت این لسان شیرین را هر چه وصف نمایند سزاوار است

جمیع سؤالات جناب صاحب ذکر شد و جواب ارسال گشت اگر مصلحت باشد و حکمت اقتضا نماید ملاحظه نمایند باسی نیست و همچنین آقایان آن ارض مثل جناب محبوبی علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر و محبوبی جناب آقا میرزا اسدالله علیه من کلّ بهاء ابهاه ملاحظه فرمایند محبوبست

این خادم از حقّ جلّ جلاله میطلبد عالم انسان را بعدل و انصاف مزین فرماید اگرچه انصاف هم از شئون عدلست و عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه مینماید و از خطرها حفظ میکند اوست سراج وهاج حقّ امرای ارض را از نورش منور فرماید انّ الخادم یسأل الله بأن یوفّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی انّه لمالک الآخرة و الأولى لا اله الا هو المقتدر القدير

لوح هفت پرسش

بنام گوینده دانا

ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی آفتاب بخشش جهان را روشن نمود از بآء بحر اعظم هویدا و از هاء هویت بحته اوست توانائی که توانائی مردم روزگار او را از خواست خود بازدارد و لشکرهای پادشاهان از گفتارش منع نماید نامهات رسید دیدیم و ندایت را شنیدیم در نامه لآلی محبت مکنون و اسرار مودت مخزون از داور بی همال میطلبیم ترا تأیید فرماید بر نصرت امرش و توفیق بخشد تا تشنگان دشت نادانی را بآب زندگانی برسانی اوست بر هر امری قادر و توانا آنچه از دریای دانائی و خورشید بینائی سؤال نمودی باجابت مقرون

پرسش نخستین نخست پرستش یکتای یزدان را بچه زبان و رو بکدام سو بنمائیم شایسته است آغاز گفتار پرستش پروردگار است و این پس از شناسائیست چشم پاک باید تا بشناسد و زبان پاک باید تا بستاید امروز روهای اهل دانش و بینش سوی اوست بلکه سویها را جمله رو بر سوی او شیرمرد از خداوند میخواهیم مرد میدان باشی و بتوانائی یزدان برخیزی و بگوئی ای دستوران گوش از برای شنیدن راز بی نیاز آمده و چشم از برای دیدار چرا گریزیند دوست یکتا پدیدار میگوید آنچه را که رستگاری در آنست ای دستوران اگر بوی گلزار دانائی را بیابید جز او نخواهید و دانای یکتا را در جامه تازه بشناسید و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید و بیاری برخیزید

پرسش دوم در کیش و آئین بوده امروز کیش یزدان پدیدار جهان دار آمد و راه نمود کیشش نیکوکاری و آئینش بردباری این کیش زندگی پاینده بخشد و این آئین مردمان را بجهان بی نیازی رساند این کیش و آئین دارای کیشها و آئینهاست بگیرید و بدارید پرسش سوم با مردم روزگار که جدا جدا کیشی گرفته اند و هر یک کیش و آئین خویش را بیشتر و بهتر از دیگری دانند چگونه رفتار نمائیم که از دست و زبان ایشان در رنج و آزار نباشیم

ای شیر مردمان رنج را در راه حضرت یزدان راحت دان هر دردی در راه او درمانیست بزرگ و هر تلخی شیرین و هر پستی بلند اگر مردمان بیابند و بدانند جان رایگان در راه این رنج دهند این رنج مفتاح گنجست اگر در ظاهر منکر است در باطن پسندیده بوده و هست گفتار ترا پذیرفتیم و تصدیق نمودیم چه که مردمان روزگار از روشنائی آفتاب داد محرومند داد را دشمن میدارند

اگر بی رنجی طلبی این بیان که از قلم رحمن جاری شده قرائت نما الهی الهی اشهد بفردائیتک و وحدائیتک اسألک یا مالک الأسماء و فاطر السماء بنفوذ کلمتک العلیا و اقتدار قلمک الأعلی بأن تنصرنی برایات قدرتک و قوتک و تحفظنی من شرّ اعدائک الذین نقضوا عهدک و میثاقک انک انت المقتدر القدرین ذکر حصنی است متین و لشکریست مبین حفظ نماید و نجات بخشد

پرسش چهارم در نامه های ما مژده داده اند شاه بهرام با نشانهای زیاد از برای رهنمائی مردمان میآید الی آخر بیان ای دوست آنچه در نامه ها مژده داده اند ظاهر و هویدا گشت نشانها از هر شطری نمودار امروز یزدان ندا مینماید و کل را بمینوی اعظم بشارت میدهد گیتی بانوار ظهورش منور و لکن چشم کمیاب از یکتا خداوند بمانند بخواه بندگان خود را بینائی بخشد بینائی سبب دانائی و علّت نجات بوده و هست دانائی خرد از بینائی بصر است اگر مردمان بچشم خرد بنگرند امروز جهان را بروشنائی تازه روشن بینند بگو خورشید دانائی هویدا و آفتاب بینش پدیدار بختیار آنکه رسید و دید و شناخت

پرسش پنجم از پل صراط و بهشت و دوزخ بوده پیمبران برآستی آمده‌اند و راست گفته‌اند آنچه را بیک یزدان خبر داده پدیدار شده و میشود عالم بمجازات و مکافات برپا بهشت و دوزخ را خرد و دانائی تصدیق نموده و مینماید چه که وجود این دو از برای آن دو لازم در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حقست هر نفسی برضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز میشود بآنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز است صراط و میزان و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در یک مقام واقف و حق نطق میفرماید بآنچه اراده میفرماید هر یک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنت مذکور و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده‌اند گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است امید هست که آن جناب از رحیق وحی الهی و سلسبیل عنایت ربّانی بمقام مکاشفه و شهود فائز شوند و آنچه ذکر نموده‌اند ظاهراً و باطناً مشاهده نمایند

پرسش ششم پس از هشتن تن که روان از تن جدا شده بآن سرا شتابد....

در این مقام چندی قبل از خامه دانش ظاهر شد آنچه که بینیان را کفایت نماید و اهل دانش را فرح اکبر بخشد برآستی میگوئیم روان از کردار پسندیده خوشنود میشود و داد و دهش در راه خدا باو میرسد پرسش هفتم از نام و نژاد و نیاکان پاک‌نهاد بوده ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از نامه‌های آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و بر بینائی بیفزاید

آئین یزدان با قوت و نیرو بوده و هست زود است آنچه از زبان گفته شد در ظاهر دیده شود از خداوند می‌خواهیم ترا بر یاری نیرو بخشد اوست دانا و توانا اگر آن جناب سوره رئیس و سور ملوک را بیابد و بخواند از آنچه سؤال نموده بی‌نیاز گردد و بخدمت امر الهی قیام نماید قیامی که ظلم عالم و قوت امم او را از نصرت مالک قدم منع نکند از حق می‌طلبیم شما را تأیید فرماید بر آنچه سبب بلندی و بقای نامست جهد نمائید شاید بسور مذکوره هم برسید و از لآلی حکمت و بیان که از خزینه قلم رحمن ظاهر شده قسمت برید و نصیب بردارید البهآء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم و راسخ امین

آغاز گفتار ستایش پروردگار است

ای بندگان چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش است از آن بنوشید تا بیاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و بکوی دوست یگانه درآئید از جهان بگذرید و آهنگ شهر جانان نمائید

ای بندگان آتش پرده‌سوز برافروخته دست من است او را بآب نادانی می‌فسرید آسمانها نشانه‌های بزرگی من است بدیده پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها گواه راستی منند باین راستی گواهی دهید

ای بندگان دیدن بدیده بوده و شنیدن بگوش هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست گوش نه گوش‌ی است که بدیده در آن نگرانی چشم نماند باز کن تا آتش یزدان بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی

ای بندگان اگر درد دوست دارید درمان پدیدار اگر دارای دیده بیننده‌اید گل روی یار در بازار نمودار آتش دانائی برافروزید و از نادان بگریزید اینست گفتار پروردگار جهان

ای بندگان تن بی‌روان مرده است و دل بی‌یاد یزدان پژمرده پس بیاد دوست بیامیزید و از دشمن بپرهیزید دشمن شما چیزهای شما است که بخواهش خود آن را یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را بآن آلوده‌اید جان برای یاد جانان است آن را پاکیزه دارید زبان برای گواهی یزدان است او را بیاد گمراهان میلانید

ای بندگان برآستی می‌گویم راست گو کسی است که راه راست را دیده و آن راه یکی است و خداوند آن را پسندیده و آماده نموده و این راه در میان راهها مانند آفتاب جهانتاب است در میان ستارگان هر که باین راه نرسیده آگاه نه و بیراه بوده اینست سخن یکتا خداوند بی‌مانند

ای بندگان روزگار بنگاه دیوان است خود را از نزدیکی او نگاه دارید دیوان گمراهانند که در خوابگاه فراموشی با کردار تباہ آرمیده‌اند خواب آنها خوشتر از بیداری است و مردن آنها دلکشتر از زندگی

ای بندگان نه هر تن دارای روان است و نه هر کالبد دارای جان امروز دارای روان تنی است که بجان آهنگ کوی جانان نموده انجام هر آغاز امروز است خود را کور مکنید دوست یکتا نزدیک است خود را دور منمائید

ای بندگان تنهای شما مانند نهالهای باغستان است و از بی‌آبی نزدیک بخشکی است پس بآب آسمانی که از ابر بخشش یزدانی روان است تازه نمائید گفتار را کردار باید هر که گفتار یار را پذیرفت مرد کردار او است وگرنه مردار بهتر از او است ای بندگان سخن دوست شیرین است کو کسی که بیابد و کجا است گوش‌ی که بشنود نیکو است کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جز او است در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و بمینوی پاینده راه یابد

پروردگار جهان می‌فرماید ای بندگان از خواهشهای خود بگذرید و آنچه من خواسته‌ام آن را بخواهید راه بی‌راه‌نما نروید و گفتار هر راه‌نما را نپذیرید بسیاری از راه‌نمایان گمراهانند و راه راست را نیافته‌اند راه‌نما کسی است که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد

ای بندگان راستی پیشه کنید و از بیچارگان رو برمگردانید و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسید

ای بندگان از کردار بد پاک باشید و بگفتار پروردگار رفتار کنید اینست سخن خداوند یکتا

سر هر داستان نام یزدان است

ای دوستان یزدان آواز یکتا خداوند بی نیاز را بگوش جان بشنوید تا شما را از بند گرفتاریها و تیرگی تاریکیها آزاد فرماید و بروشنائی پاینده رساند صعود و نزول حرکت و سکون از خواست پروردگار ماکان و مایکون پدید آمده سبب صعود خفت و علت خفت حرارت است خداوند چنین قرار فرموده و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است خداوند چنین قرار فرموده و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول بمقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی برافروخت و بعالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را بحرارت محبت رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند و صعود دهد اینست سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بود اکنون آن آتش آغاز بروشنی تازه و گرمی بی اندازه هویدا است این آتش یزدان بخودی خود بی مایه و دود روشن و پدیدار تا جذب رطوبات و برودات زائده که مایه سستی و افسردگی و سرماییه گرانی و پژمردگی است نماید و همه امکان را بمقام قرب رحمن کشاند هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست بازماند

ای بنده یزدان از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور مینمایند امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست در کتاب شما گفتاری است که معنی آن اینست دستوران در آن روز مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی باز میدارند دستور کسی است که روشنائی را دید و بکوی دوست دوید او است دستور نیکوکار و مایه روشنائی روزگار ای بنده یزدان هر دستور که تو را از این نار که حقیقت نور و سر ظهور است دور مینماید او دشمن تو است بگفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر

ای بنده یزدان روز کردار آمد وقت گفتار نیست پیک پروردگار آشکار هنگام انتظار نه چشم جان بگشا تا روی دوست بینی گوش هوش فرا دار تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی ای بنده یزدان پیراهن بخشش دوخته و آماده بگیر و بیوش و از مردمان دل بردار و چشم بیوش ای خردمند اگر پند خداوند بشنوی از بند بندگان آزاد شوی و خود را برتر از دیگران بینی

ای بنده یزدان شبندی از دریاهاى بخشش یزدان فرستادیم اگر بنوشند و زمزمه ئی از آوازه های خوش جانان آوردیم اگر بگوش جان بشنوند پیرهای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن مردمان را مرده انگار و بزندگان بیامیز هر یک از مردمان جهان که بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب بی نیاز باواز بلند میفرماید جهان خوش آمده غمگین مباشید راز نهان پدیدار شده اندوهگین مشوید اگر به پیروزی این روز بی بری از جهان و آنچه در او است بگذری و بکوی یزدان شتابی

ای بندگان یزدان بیروزی را از این پیروزی آگاهی نه و افسرده را از این آتش افروخته گرمی نه ای بنده یزدان آن شجر که بدست بخشش کشتیم با ثمر آشکار و آن مژده که در کتاب دادیم اکنون با اثر هویدا ای بنده یزدان هنگامی در خوابگاه بر تو تجلی نمودیم بان آگاه نشدی اکنون بیاد آر تا بیابی و بدل سوی دوست بی منزل شتابی

ای بنده یزدان بگو ای دستوران دست قدرت از ورای سحاب پیدا بدیده تازه بینید و آثار عظمت و بزرگی بی حجاب هویدا بچشم پاک بنگرید

ای بنده یزدان آفتاب جهان جاودانی از مشرق اراده رحمانی در اشراق و دریاهاى بخشش یزدانی در امواج بی بهره کسی که ندید و مرده مردی که نیافت چشم از دنیا بر بند و بروی دوست یکتا بگشا و باو پیوند

ای بنده یزدان بی آرایش جان بستایش پروردگار زبان بگشا زیرا از کلک گهربار تو را یاد نمود اگر پی باین بخشش بری
خود را پاینده بینی ای بنده یزدان بگو خداوند میفرماید صاحب محنت صحت نخواهد خواست و آن دارای نشان
رستگاری نخواهد یافت

این سند از www.bahai.org/fa/legal بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.